

بررسی عوامل اجتماعی - خانوادگی مؤثر بر فرار دختران از منزل در شهر یزد^۱

ابراهیم مسعودنیا^{۲*}، مرضیه فلاح^۳

چکیده

فرار از منزل، از جمله رفتارهای ناسازگارانه‌ای است که از کودکان و نوجوانان سر می‌زند و با توجه به پیامدهای سوء آن، یکی از آسیب‌های خانوادگی و اجتماعی جامعه شناخته می‌شود. آسیبی که می‌تواند بهداشت روانی فرد و جامعه را تحت تاثیر قرار دهد. پژوهش حاضر با هدف مقایسه‌ی دختران فراری و دختران عادی از نظر متغیرهای اجتماعی - خانوادگی انجام شد. مطالعه‌ی حاضر با روش مورد-شاهدی انجام شد. بدین منظور ۳۰ نفر از دختران فراری در مرکز خدمات اورژانس اجتماعی یزد، که تمام شماری شدند و ۳۰ نفر از دختران عادی که به صورت تصادفی انتخاب شده بودند، مورد مقایسه قرار گرفتند. با توجه به یافته‌های این پژوهش، پیشنهاد می‌شود خانواده‌ها به آسیب‌پذیری دختران نوجوان توجه داشته باشند و جامعه نیز آگاهی خود را نسبت به نیازهای روحی و عاطفی دختران بالا ببرد.

واژه‌های کلیدی: فرار دختران از منزل؛ عوامل اجتماعی - خانوادگی؛ حمایت اجتماعی؛ یزد

^۱ - این تحقیق با حمایت مالی سازمان تحقیقات و مطالعات ناجا، دفتر تحقیقات کاربردی فرماندهی انتظامی استان یزد انجام شده است.

^۲ - دانشیار جامعه‌شناسی پزشکی، عضو هیات علمی دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه علوم اجتماعی

^۳ - کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه یزد

* - نویسنده‌ی مسوول مقاله: masoudnia@guilan.ac.ir

مقدمه

فرار از خانه، از جمله رفتارهای ناسازگارانه‌ای است که از کودکان و نوجوانان سر می‌زند و امروزه به یکی از معضلات و نگرانی‌های خانواده‌ها تبدیل شده است (Deni, 1990). افزایش فزاینده‌ی فرار از خانه در بین دختران در سال‌های اخیر و پیامدهای اجتماعی، فرهنگی و بهداشتی آن، توجه متخصصان، سیاست‌گذاران و جمعیت عمومی را به این پدیده معطوف ساخته است (Sabatelli, 1993; Whitbeck et al, 2004; Coco & Courtney, 1998; Finkelhor, 1992). فرار از منزل عبارت است از غیبت از خانه به مدت حداقل یک شب و بدون رضایت والدین یا سرپرست قانونی فرد (Demam, 2000). به طور کلی بر اساس نتایج بررسی‌ها، میزان شیوع فرار از خانه در بین دختران بیش‌تر از پسران مشاهده می‌شود (Yates et al. 1991; Coco & Courtney, 1998). فرار نوجوان از خانه، یک مشکل و معضل حاد و عمومی مبتلا به نهاد خانواده نیست، ولی نمود آشکاری از وجود مسأله‌ای عمیق‌تر و پیچیده‌تر به نام مسأله‌ی ارتباط نوجوان با والدین است. نوجوان گاه برای رهایی از رنج و ناراحتی، گاه برای مقابله با تنبیه والدین و گاه به دلیل احساس بی‌پناهی و عدم امنیت به چنین اقدامی دست می‌زند (Cavilla, 2001). این دختران در محیط منزل دچار مشکلاتی هستند که برایشان قابل حل نیست، از طرف دیگر از یک یا چند نفر از اعضای خانواده‌ی خود به دلیل بی‌توجهی به رفع مشکلاتشان عصبانی می‌شوند و در نهایت تحمل آن‌ها به سرآمده و از منزل فرار می‌کنند (Ardalan, 2003). بر اساس گزارش سازمان جهانی بهداشت، سالانه بیش از یک میلیون نوجوان ۱۸-۱۲ ساله از خانه فرار می‌کنند که از این تعداد ۷۴ درصد دختر و ۲۶ درصد پسر هستند (Demam, 2000; Coco & Courtney, 1998; Finkelhor, 1992). در ایران نیز چند سالی است که مسأله‌ی فرار دختران، جنبه فوق‌العاده‌ای پیدا کرده و آمار آنان به طرز نگران‌کننده‌ای در حال افزایش است و این ممکن است نشان‌گر وجود اختلال در کارکرد نهاد خانواده و یا سایر نهادهای جامعه باشد (Mirzaei, 2005). به طور متوسط روزانه ۴۹ مورد فرار از منزل به مرکز ساماندهی کودکان و نوجوانان فراری وابسته به شهرداری تهران گزارش می‌شود (Zavarehy, 2002). دختران فراری به خاطر شرایط خاص خود مورد انواع سوء استفاده‌ها قرار می‌گیرند و وارد چرخه زندگی خیابانی می‌شوند و خطرات زیادی آنان را تهدید می‌کند؛ در نتیجه زمینه برای پیدایش و افزایش باندهای جنایتکاری که این دختران را مورد استثمار و بهره‌کشی قرار می‌دهند فراهم می‌گردد. این پدیده سبب می‌شود که سطح جرم و جنایت در جامعه افزایش یابد و امنیت و سلامت اجتماعی به مخاطره افتد. از طرفی، نوجوانان سرمایه‌های ملی هر جامعه‌ای هستند که در صورت به هدر رفتن این سرمایه‌ی عظیم، خساراتی جبران‌ناپذیر بر پیکر جامعه وارد می‌شود (Patel & Greydanus, 1999; Redlener, 2001; Ayerst, 1999). بزرگ‌ترین نگرانی درباره‌ی

نوجوانان و جوانان فراری، خطر افزایش عفونت ایدز است که دلیل آن شیوع بالای مصرف مواد تریزیمی، رفتارهای پر خطر جنسی در نوجوانان و جوانان فراری و خیابانی است (Greene et al., 1999). این نوجوانان اغلب فعالیت‌های جنسی را برای کسب غذا، پناهگاه یا امنیت انجام می‌دهند (Farrow et al 1992).

به اعتقاد اکثر روان‌شناسان و جامعه‌شناسان، ریشه‌ی اصلی آسیب‌های اجتماعی در خانواده است، زیرا خانواده به عنوان کوچک‌ترین اجتماع بشری است که عناصر آن به شدت به هم وابسته‌اند و اگر در این سیستم مشکلی ایجاد شود، در کل سیستم دگرگونی ایجاد می‌شود. بنابراین همیشه سازگاری و تفاهم بین اعضا برای کارکرد بهتر حل مساله ضروری است. از این رو مساله‌ی این پژوهش بررسی عوامل اجتماعی - خانوادگی موثر بر فرار دختران از منزل به عنوان یکی از مسائل ضروری جامعه است.

مبانی نظری پژوهش

نظریه‌های گوناگونی تاکنون درصدد تبیین پدیده‌ی فرار از منزل از سوی کودکان و نوجوانان برآمده‌اند، از جمله می‌توان به نظریه‌های زیر اشاره کرد:

تئوری رانده شدن توسط "وان دن بلوگ" (Van der Ploeg, 1992) که پس از بررسی مطالعات متعددی که بر روی فرار جوانان صورت گرفته، ارائه شده است. در اغلب این تحقیقات مشاهده می‌شود که فرار، فرآیندی مرحله به مرحله است و نوجوانان و جوانان بعد از طی مراحل مختلف بدان اقدام می‌کنند. خانواده در این مورد نقشی اساسی دارد زیرا از یک سو واجد تضاد، درگیری، کودک آزاری، پرخاشگری و کشمکش است و از سوی دیگر در آن، فرزندان از حمایت احساسی و اجتماعی و امنیت اساسی برخوردار نیستند. در مورد چگونگی پرورش کودکان، اهمیت ابعاد "بستگی بین والدین و فرزندان" و "راهنمای رفتاری" در خانواده که بچه‌ها آن را از والدین خود اخذ می‌کنند، حائز اهمیت است. هر یک از این ابعاد دارای دو قطب است. بعد بستگی احساسی بین والدین و فرزندان دارای قطب‌های پذیرش و طرد و بعد راهنمای رفتاری که خود نیز دارای دو قطب کنترل و خودمداری است.

تحقیقات صورت گرفته بر روی جوانان فراری نشان داده است که قطب‌های منفی هر یک از این ابعاد قویا در خانواده‌ی جوانان مذکور یافت می‌شود. به طوری که طرد، غفلت و کنترل پرخاشگرانه‌ی والدین نسبت به فرزندان در خانواده‌ی این جوانان، قبل از آن‌که فراری شوند مشاهده می‌شود. نکته‌ی مهمی که بایست بدان توجه شود آن است که این گونه رفتارهای آسیب‌زای پرورشی، در خلاء اتفاق نمی‌افتند، بلکه قویا مرتبط با دیگر مسائل خانواده مثل منزلت اقتصادی و اجتماعی، امکانات نامطلوب، فقر، بیکاری، اعتیاد والدین، انزوای اجتماعی و بحران‌های خانوادگی

غیر قابل کنترل، طلاق، خشونت و کودک آزاری و غفلت در خانواده است. این وضعیت نامطلوب در خانواده منجر به آن می‌شود که بچه‌ها از خانواده طرد شوند و در نهایت از خانه بیرون انداخته شوند. نظریه‌ی دیگر درباره سبب‌شناسی پدیده‌ی فرار دختران از منزل، تئوری عدم پیوستگی و پیوستگی مجدد است. بر اساس این تئوری در بسیاری از مطالعات صورت گرفته درباره‌ی علل فرار، بر عدم وجود پیوستگی بین اعضاء خانواده و همچنین سایر شبکه‌های اجتماعی تاکید شده است. از این دیدگاه، عدم وابستگی، نوعی کژکارکرد اجتماعی است. فقدان و یا ضعف روابطی که فرد را به سایر افراد و همچنین شبکه‌ی اجتماعی مرتبط می‌سازد، در این خصوص مهم است. عدم ثبات خانوادگی موجب فقدان جامعه‌پذیری مطلوب گشته و در نهایت منجر به انزوا و کناره‌گیری اجتماعی می‌شود (Farrow et al, 1992).

از این دیدگاه خانواده، ممکن است برای اعضاء خود آسیب‌زا باشد و کاهش و نهایتاً "قطع بستگی" با آن، ممکن است یک انتخاب آگاهانه باشد تا آن‌که یک فرصت از دست رفته قلمداد شود. از نظر "گریسبای" و همکاران (Grigsby, et al, 1990)، فرآیند "عدم پیوستگی و پیوستگی مجدد" مفاهیمی اصلی در درک این موضوع هستند. در ابتدای امر، افراد با حوادثی نظیر اخراج از محیط‌های مختلف (مدرسه، خانه، کار و...) از دست دادن کار، طلاق، خشونت در خانواده و از دست دادن حمایت اجتماعی مواجه می‌شوند. این موارد باعث می‌شوند اندازه‌ی شبکه‌های اجتماعی آنان تقلیل یافته و کارکردهای خود را از دست دهد و فرد هر چه بیش‌تر از اجتماع عادی جدا گردد. به طوری که روند مستمر از دست دادن حمایت احساسی و مالی منجر به انزوای اجتماعی می‌شود و فرد از محیط خود رانده می‌گردد. هم‌زمان با این مسائل، مکانیزم "پیوستگی مجدد" نیز به کار می‌افتد. بسیار اتفاق افتاده است که افراد وقتی احساس اضطراب و ترس می‌کنند اغلب ترجیح می‌دهند با گروه‌هایی به سر برند که آن‌ها هم تنها هستند و دارای اشتراکاتی با وی می‌باشند.

پیوستگی با دیگرانی که مسائلی مشابه دارند، اضطراب را کاهش می‌دهد. بدین ترتیب افراد سعی می‌کنند که پیوندهای از دست داده شده‌ی خود نظیر خانواده، دوستان و... را با روابط اجتماعی جدیدی از افرادی مشابه خود ترمیم نمایند. در این مورد خود پنداره‌ی فرد از طریق مقایسه‌ی اجتماعی تقویت می‌شود که با هنجارهای مرسوم اجتماعی نیز مطابقت ندارد و همچنین با دیگر افراد بی‌خانمان یا فراری، هم‌ذات‌پنداری صورت می‌گیرد و منجر به رفتار، نگرش‌ها و نقش‌هایی غیر سنتی می‌شود (Ardalan, 2003).

"هیرشی" (Hirschi, 1990) به نقل از: "شافنر" (Schaffner, 1998)، در تئوری بستگی اجتماعی بیان می‌کند که انحراف در نوجوانان زمانی روی می‌دهد که اتصالات یا بستگی‌های روحی، عاطفی و روانشناختی نوجوان با جامعه ضعیف یا قطع شده باشد. "ایتل" (Eitel, 2005) نیز تئوری

تعهد را برای بیان ارتباطی که باید در یک خانواده وجود داشته باشد پیشنهاد می‌کند. در واقع در بحث فرار از منزل، تعهد اجتماعی شکسته شده است. اما بر کامه‌ی این از هم گسیختگی، به نظر می‌رسد نوجوانان در برابر فرار از منزل مقاومت می‌کنند و فرار، آخرین انتخاب برای آنان است. به عبارت دیگر، آن‌ها سعی می‌کنند از منزل فرار نکنند. به همین دلیل در مقابل خشونت یا نزاع والدینشان پاسخ نمی‌دهند و سعی می‌کنند قوانین خانواده نشکنند. در واقع با تصمیم به فرار در کشمکش هستند و ترجیح می‌دهند که چهارچوب خانواده را حفظ نمایند. شافنر در بیان موضوع پاسخ‌های آخرین پناه، اظهار می‌کند که این پاسخ‌ها زمانی روی می‌دهند که فرد از تمام راه حل‌های ممکن خسته و ناامید شده باشد. در زمینه‌ی فرار از منزل نیز برای نوجوانانی که در خانواده‌های مشکل‌دار به سر می‌برند و راه حل مشکلات در خانواده‌ی آن‌ها به جای بحث آرام، در نهایت درگیری و خشونت است، فرار "آخرین پناه" می‌باشد. هر چند ممکن است راه‌های جایگزین دیگری نیز برای نوجوان وجود داشته باشد، ولی وی هیچ‌گونه ایده یا اطلاعی از آن‌ها ندارد (Schaffner, 1998).

یکی از ذهنیت‌های شایع درباره‌ی نوجوانان فراری این است که انحراف آن‌ها غیر قابل اصلاح است. در حالی که کشمکش آن‌ها با خود برای فرار نکردن و هم‌چنین تمایل به بازگشت در بسیاری از آن‌ها، خلاف آن را نشان می‌دهد. حتا برخی از دختران نوجوان به دلیل تمایلی که به ارتباط مجدد به والدینشان دارند دچار درگیری عاطفی بین بازگشت به خانه یا بازنگشتن می‌شوند. از هم‌گسیختگی خانواده، نقش مهمی در بروز رفتار فرار از منزل ایفا می‌کند. در خانواده‌ی از هم گسیخته، فرزندان در جست‌جوی فرد یا محلی هستند که احساس امنیت نمایند. نیازی که در بسیاری از فراریان مشاهده می‌شود، ارتباط عاطفی، امنیت فیزیکی، تشویق و حمایت روانی است؛ چیزی که سخت به آن نیاز دارند و خلاء آن‌را در خانواده‌شان احساس کرده‌اند. به عبارت دیگر، فرار تنها راهی برای جست‌جوی ارتباط است (Schaffner, 1998).

تئوری دلبستگی، با رویکردی روان‌شناسانه، به تبیین علت فرار و بی‌خانمانی می‌پردازد. از این دیدگاه طرح‌های شناختی که در کودکی شکل می‌گیرد، احساس بستگی افراد با دیگران را تنظیم می‌نماید. به طوری که این تصاویر، بستگی اولیه در دوران‌های مختلف زندگی، در شکل دادن بستگی افراد با دیگران همواره مورد استفاده قرار می‌گیرند. طرح‌های بستگی اولیه از طریق نوعی احساس در سال‌های اولیه‌ی زندگی توسط کودک تجربه می‌شوند. هرگاه پرورندگان اولیه‌ی انسان (نظیر پدر و مادر و...) به اندازه‌ی کافی این نیازهای روانی بنیانی کودک را بر نیاورند، طرح‌های منفی بستگی در وی شکل گرفته و موجب می‌شود وی دچار فقدان احساس بستگی با والدین و پرورش دهندگان خود شود، این امر خود در نهایت موجب می‌شود کودک دچار فقدان احساس

بستگی با دیگران مثل اجتماع یا سازمان اجتماعی شود (Stefanidis et al, 1992). والدین این دسته از نوجوانان، آن‌ها را به طریقی محبت‌آمیز نپرورانده‌اند و بچه‌ها را تحت کنترل و انضباط شدید پرورش داده‌اند، به طوری که طرح‌های منفی پیوستگی در آن‌ها، به ویژه با ماهیت جدایی و انفصال، گسترش یافته و موجب گشته است تا همواره نسبت به دیگران احساس خصومت و دشمنی نمایند. با پرورش خود به گونه‌ای نامطلوب، رفتار فرد همواره چنان تنظیم می‌شود که در محیط خشن و پر از آزار و طرد، بتواند دوام و بقا خود را حفظ نماید.

"گریسپی" و "ساباتلی" (Crespy T.Sabatelli, 1993)، عوامل مربوط به نظام خانوادگی و رشد فردی را در ارتباط با فرار از خانه مورد بررسی قرار داده‌اند. در مدلی که آنان ارائه داده‌اند، قدرت جوانان برای رشد موفق فردیشان، مورد توجه قرار گرفته است. از این دیدگاه، فرار تلاشی توأم با تضاد از سوی و اغوا و وسوسه شدن از سوی دیگر است. از این نظر، جوانان با نیاز به تفرد و جدایی از خانواده‌ی اصلی، در حقیقت هویتی بالغانه را پی می‌ریزند و ظرفیت لازم را برای تامین نیازهای خود بنا می‌گذارند تا نقش‌ها و مسوولیت‌های بالغانه‌ای را بپذیرند (Allison & Sabatelli, 1998). تفرد، در واقع فرآیند فرارروانی است که در طی آن فرد خود را در رابطه‌ای خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی مجزا و جدا می‌یابد.

وقتی سیستم تربیتی خانواده تمایل دارد که مرزهای هویت شخصی افراد را از بین ببرد و آن را در خود جذب کند، تضادهایی ایجاد می‌شود که هویت جوان را کنترل می‌نماید به طوری که این اعمال کنترل نابه‌جا، فرد را ترغیب به جدایی نابهنگام و تضاد با خانواده می‌نماید؛ در این وضعیت، تلاش جوان برای دگرگون کردن خود و ایجاد تمایزات هویتی را می‌توان بر نیاز به حمایت و صمیمیت مقدم دانست. به عبارت بهتر، فرار از خانه، تلاش نوجوان و جوان برای اعمال کنترل بر خود است که باعث می‌شود پیوندهایش با خانواده گسسته شود.

بنابراین، در صورتی که هویت جوان از طریق تعاملات درون خانواده محدود شود و تحت کنترل شدید قرار گیرد، امکان این که وی از خانه برای کسب هویت خویش بگریزد، افزایش می‌یابد. در برخی از موارد، والدین ممکن است به طور نیابتی از طریق بچه‌هایشان زندگی کنند و به وی فشار آورند که کارها، اشتغالات و سبکی از زندگی را در پیش گیرند که والدین خود قادر به دستیابی به آن‌ها نبوده‌اند؛ به عبارت دیگر، بچه‌ها ممکن است برای در پیش گرفتن نقش‌ها و مسوولیت‌هایی در خانواده تحت فشار قرار گیرند (به عنوان مثال به صورت یک شریک جنسی برای یکی از والدین در آیند یا به صورت محافظتی برای والدین الکی و معتاد خود عمل کنند) که این مساله باعث می‌گردد، فرصت‌ها برای دگرگونی و ایجاد یک "خود" متمایز محدود شود.

در تمام این موارد، علت فرار جوان یا نوجوان تضاد بین نوع پویایی سیستم خانواده و نیازهای پرورشی کودکان است. دیگر جوانانی که دست به فرار می‌زنند، قصدشان دستیابی به حمایت و روابط توأم با صمیمیت و نزدیکی است که حصول بدان در سیستم خانواده‌شان میسر نبوده است. بنابراین، خانواده‌ی این فراریان دارای تضاد، بی‌سازمانی و آشفتگی، طرد و غفلت هستند.

در پژوهشی که توسط "محمدخانی" (Mohammadkhani, 2008) انجام گرفت، یافته‌ها حاکی از آن است که ۴۴ درصد از دختران فراری توسط اعضای خانواده مورد سوء استفاده جنسی قرار گرفته‌اند و ۷۳ درصد از دختران اظهار نمودند که خانواده‌هایشان به نیازهای عاطفی آنان کم‌تر توجه دارند. علاوه بر این، بیش از ۶۰ درصد دختران فراری با خانواده‌ی خود اختلاف داشتند و در حدود ۶۰ درصد از این دختران اظهار کردند که یکی از اعضای خانواده‌شان اعتیاد دارد.

بر اساس یافته‌های "حیات‌روشنایی" (Hayat Roshanaei, 2003)، حدود ۸۰ درصد از دختران فراری به خانواده‌های نابسامان تعلق داشتند و عواملی مانند طلاق، اعتیاد، به زندان رفتن و مرگ والدین در فرار آن‌ها نقش داشته است.

"صمدی‌راد" (Samadirad, 2003)، در تحقیق خود به این نتیجه رسیده است که اکثر این دختران قبل از فرار اقدام به ترک تحصیل نموده‌اند و مجرد بوده‌اند، هم‌چنین در علل ترک تحصیل خود و فرار، اکثراً به اختلاف و کتک‌کاری با اعضای خانواده اشاره کردند.

"اردلان" (Ardalan, 2003) در تحقیقی که بر روی استرس‌ورهای روانی - اجتماعی دختران فراری انجام داد، به نتایج زیر دست یافت:

خانواده‌ی به شدت از هم گسیخته (۷۰ درصد موارد)، جنگ و جدال در خانواده، والدین طلاق گرفته یا دارای زندگی جداگانه، نگرانی‌های مالی، مرگ یکی از اعضای مهم خانواده (۳۳ درصد موارد)، استفاده از مشروبات الکلی یا مواد مخدر در منزل (۳۰ درصد موارد)، درگیری اعضای خانواده با پلیس (۲۰ درصد موارد)، ترس از کتک خوردن یا مجروح شدن، سابقه‌ی مجروحیت در خانه، مضروب شدن عضو دیگری در خانواده، مورد آزار جنسی قرار گرفتن. (۵۰ درصد موارد)

"مومنی" (Moemeni, 2002) در تحقیقش ذکر می‌کند که دختران جوان و نوجوان، بیش از دیگر افراد تحت تاثیر عوامل اجتماعی، گروه جوانان و غیره هستند. عوامل اجتماعی خود در بردارنده‌ی عوامل اقتصادی شامل فقر، بی‌کاری، محرومیت، نداشتن تفریح سالم و بحران اقتصادی شامل تورم، گرسنگی، درماندگی، و عامل مهاجرت شامل آوارگی و تعارض فرهنگ‌هاست.

در تحقیق "ربیع‌زاده" (Rabizadeh, 1999) به وجود ۲۲ درصد موارد فرارهایی از خانه در نمونه اشاره شده است که در اکثر موارد نامادری یا ناپدری در خانه حضور داشته است و موارد متعددی از طلاق نیز به عنوان سمبل ناسازگاری در این نمونه‌ها وجود داشت، به طوری که در همین

تحقیق ۴۰/۶ درصد از اعضای نمونه، سابقه‌ی طلاق در خانواده را مطرح کرده‌اند و ۳۱ درصد آن‌ها نیز شخصا چنین تجربه‌ای داشته‌اند.

پژوهش "والکر" (Walker, 1975) نشان می‌دهد که دختران فراری از والدین خود تنبیه بیش‌تر و حمایت کم‌تری دریافت می‌کنند. "کرسپی" و "ساباتلی" (Crespy T. Sabatelli, 1993) بر اساس نظریه‌ی فردیت استدلال می‌کنند که فرار از خانه پاسخی به رفتار محدود کننده‌ی خود مختاری والدین است. این پژوهشگران معتقدند که ترکیب پویایی‌های خانواده و فرآیندهای رشدی، تلاش نوجوان برای رسیدن به فردیت و استقلال از طریق فرار از واحد خانواده را تبیین می‌کنند. "جانوس" و همکاران (Janus et al, 1995) در تحقیقاتشان خشونت را به عنوان عامل مؤثر بر فرار معرفی کرده‌اند و بیان نموده‌اند که فرار از منزل می‌تواند ناشی از خشونت‌های فیزیکی طولانی مدت باشد.

"دنی" (Deni, 1979) به انکار، تمرد، خشم و کودک‌آزاری در خانواده به عنوان علل مهم فرار اشاره می‌کند. "بائو و همکاران" (Bao, Whitbech & Hoyt, 2000) نیز در بررسی خود بر روی نوجوانان فراری آمریکایی نشان دادند هفتاد درصد آنان به طور فیزیکی و جنسی مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند. در تحقیق "برون" و "زیفرت" (Brown & ziefert, 1990) ترک خانه به علت آزار و اذیت از سوی اعضاء خانواده به عنوان عامل کلیدی مطرح شده است که می‌تواند منجر به فرار دختران شود. ۴۳ درصد از دختران دچار گذشته‌ای بودند که در آن آزار جنسی، آزار فیزیکی و روانی را تجربه کرده بودند. "لیود" و "امری" (Lioyed & Emery, 1993) در تحقیقات خود در یافتند افراد آزار دیده که مورد غفلت، طرد و تبعیض واقع شده‌اند، در معرض عزت نفس پایین، افسردگی و دست آوردهای اندک (تحصیلی و ...) قرار دارند.

"فیتل" و همکاران (Feitel et al, 1992) در تحقیقشان بیان کرده‌اند، مشکلات خانوادگی دختران از عوامل مهم مؤثر بر فرارشان از منزل است. بخشی از این مشکلات عبارتند از: بی‌ثباتی خانواده، فقر، کشمکش‌های داخلی خانه، ناسازگاری خانوادگی، سوء استفاده احساسی و جنسی و تمرد.

فرضیات تحقیق

- بین دختران فراری و عادی از نظر میزان آزار و اذیت جسمی تفاوت وجود دارد.
- بین دختران فراری و عادی از نظر بی‌توجهی والدین به آن‌ها تفاوت وجود دارد.
- بین دختران فراری و عادی از نظر میزان مشاجره و درگیری بین اعضای خانواده تفاوت وجود دارد.
- بین دختران فراری و عادی از نظر میزان آزار روانی و عاطفی تفاوت وجود دارد.

- بین دختران فراری و عادی از نظر دریافت حمایت اجتماعی ادراک شده تفاوت وجود دارد.

روش

جامعه‌ی نمونه و روش نمونه‌گیری

مطالعه‌ی حاضر از نوع پژوهش‌های مورد-شاهدی است، بر اساس این روش، ابتدا گروهی از دخترانی که از منزل فرار کرده بودند، به عنوان گروه مورد انتخاب شدند. در مرحله‌ی بعد، گروهی از دختران با شرایط اجتماعی و جمعیت شناختی مشابه و با رعایت کنترل‌های تحقیقی و آماری به عنوان گروه شاهد و با هدف مقایسه انتخاب شدند. داده‌های مربوط به دختران فراری از مرکز اورژانس خدمات اجتماعی یزد جمع‌آوری شد. جامعه‌ی آماری پژوهش شامل دختران فراری و دختران عادی بود. نمونه‌ی آماری پژوهش شامل ۶۰ دختر ۳۰-۱۴ ساله است که ۳۰ نفر از آن‌ها جز گروه فرار هستند و در مرکز اورژانس خدمات اجتماعی استان یزد نگهداری می‌شوند و ۳۰ نفر از آن‌ها جز گروه عادی هستند که از بین دختران شهر یزد انتخاب شدند. برای جمع‌آوری داده‌های مربوط به دختران فراری، با توجه به محدود بودن جمعیت دختران فراری $N=30$ این گروه تمام شماری شدند. برای انتخاب دختران عادی، از روش نمونه‌گیری در دسترس از جامعه‌ی مشابه استفاده شد.

روش گردآوری داده‌ها

برای جمع‌آوری داده‌ها از پرسشنامه‌های زیر استفاده شد:

الف) پرسشنامه‌ی جمعیت‌شناختی

این پرسشنامه که یک ابزار محقق ساخته است، به منظور جمع‌آوری اطلاعات در خصوص عوامل جمعیت‌شناختی و وضعیت خانوادگی شرکت‌کنندگان طراحی شده است. این پرسشنامه شامل سوالات چند گزینه‌ای است که متغیرهای سن، وضعیت تحصیلی فرد، وضعیت تحصیلی پدر و مادر، میزان درآمد خانواده، شغل پدر و مادر، محل تولد، تعداد فرزندان، ترتیب تولد، وضعیت رابطه با خانواده، سابقه‌ی زندانی شدن یکی از اعضای خانواده، سابقه‌ی اعتیاد در خانواده، رابطه با جنس مخالف و طلاق والدین را ارزیابی می‌کند.

ب) پرسشنامه‌ی محقق ساخته‌ی آزار دختران

این پرسشنامه که یک ابزار محقق ساخته است، به منظور جمع‌آوری اطلاعات در خصوص مولفه‌های آزار جسمی، غفلت و بی‌توجهی، مشاجره، درگیری و آزار و اذیت روانی و عاطفی طراحی شده است. این پرسشنامه شامل ۱۶ سوال بود. همه‌ی ماده‌های این مقیاس، بر اساس یک طیف ۵ درجه‌ای (همیشه، اغلب اوقات، گاهی اوقات، به ندرت، هرگز) درجه‌بندی شدند.

آزار جسمی دختران با شاخص‌های تنبیه توسط سرپرست، کتک خوردن برای هر خطایی در منزل، کتک خوردن به خاطر دیرآمدن به منزل، تنبیه به دلیل کسب نمره‌ی پایین در درس و شکستگی و بریدگی اعضا بدن در نتیجه‌ی کتک خوردن، مورد سنجش قرار گرفت. این پرسشنامه شامل ۶ سوال بود. دامنه‌ی نمرات این سوالات از ۰ تا ۲۴ است. بی‌توجهی به وسیله‌ی شاخص‌های بی‌توجهی سرپرست به خواسته‌های آن‌ها، احساس تنهایی و طرد شدن و بی‌توجهی اعضای خانواده به خواسته‌ها مورد سنجش قرار گرفت. این پرسشنامه شامل ۳ سوال بود. دامنه‌ی نمرات این سوالات از ۰ تا ۱۲ است. مشاجره و درگیری بین اعضای خانواده با شاخص‌های کتک خوردن اعضای خانواده، دعوا و مشاجره‌ی والدین، درگیری و اختلاف بین اعضای خانواده مورد سنجش قرار گرفت. این پرسشنامه شامل ۳ سوال بود. دامنه‌ی نمرات این سوالات از ۰ تا ۱۲ است. آزار روانی و عاطفی با شاخص‌های مسخره کردن، تهدید به اخراج از خانه، ناسزا گفتن، تبعیض قائل شدن، توجه زیاد سرپرست به بقیه بچه‌ها و ایراد گرفتن به طرز پوشش، مورد سنجش قرار گرفت. این پرسشنامه شامل ۴ سوال بود. دامنه‌ی نمرات این سوالات از ۰ تا ۲۴ است. برای تعیین پایایی پرسشنامه از روش آلفای کرونباخ استفاده شد و ضریب پایایی به ترتیب برابر ۰/۸۸، ۰/۹۱، ۰/۸۹ و ۰/۹۴ بود. برای تعیین اعتبار پرسشنامه آزار دختران از روش اعتبار محتوی استفاده شد، بدین صورت که پس از تدوین پرسشنامه توسط کارشناسان و متخصصین مورد تایید قرار گرفت.

ج) مقیاس حمایت اجتماعی ادراک شده

برای سنجش حمایت اجتماعی ادراک شده، از مقیاس چند بعدی حمایت اجتماعی ادراک شده (Canty-Mitchell and Zimet, 2000) استفاده گردید. این مقیاس، مرکب از ۱۲ ماده است که سه مولفه‌ی: حمایت ادراک شده از سوی خانواده (۴ ماده)، حمایت ادراک شده از سوی دیگران مهم (۴ ماده) و حمایت ادراک شده از سوی دوستان (۴ ماده) را سنجش می‌کند. همه‌ی ماده‌های این مقیاس، بر اساس یک طیف ۵ درجه‌ای (بسیار موافق، موافق، نه موافق و نه مخالف، مخالف، بسیار مخالف) درجه‌بندی شدند. دامنه‌ی نمرات این مقیاس، ۱۲ الی ۶۰ بوده است. سازندگان مقیاس، برای ارزیابی اعتبار ممیز خرده مقیاس‌های حمایت اجتماعی، از مقیاس مراقبت خانوادگی نوجوانان استفاده کردند. آن‌ها همبستگی میان مولفه‌های حمایت خانوادگی، حمایت از سوی دیگران مهم و حمایت دوستان را به مقیاس مراقبت خانوادگی نوجوانان، به ترتیب، برابر با $(r=0/76$ ؛ $p<0/001$)؛ $(r=0/33$ ؛ $p<0/001$) و $(r=0/48$ ؛ $p<0/001$) محاسبه کردند. آن‌ها، هماهنگی درونی ماده‌های مقیاس حمایت اجتماعی را با استفاده از روش آلفای کرونباخ، به ترتیب برابر با ۰/۹۱، ۰/۸۹ و ۰/۹۱ محاسبه کردند. مقیاس حمایت اجتماعی ادراک شده در ایران نخستین بار توسط "مسعودنیا" (Masoudnia, 2011) به فارسی برگردانده شد. در مطالعه‌ی وی با استفاده از تحلیل مولفه‌های

اصلی بر روی ۱۲ ماده این مقیاس، سه عامل شناخته شدند؛ این عوامل عبارتند از: حمایت از سوی دوستان، حمایت از سوی خانواده و حمایت از سوی دیگران مهم، که عامل اول (حمایت اجتماعی ادراک شده از سوی دوستان) ۳۷/۳۶۷ درصد، عامل دوم (حمایت اجتماعی ادراک شده از سوی خانواده)، ۱۲/۹۶۲ درصد و عامل سوم (حمایت اجتماعی ادراک شده از سوی دیگران مهم)، ۱۲/۰۵۲ درصد از واریانس حمایت اجتماعی ادراک شده را تبیین کردند. ضرایب همبستگی درونی مقیاس، با استفاده از روش آلفای کرونباخ، به ترتیب برابر با ۰/۷۸، ۰/۸۱ و ۰/۸۷ محاسبه گردیدند، که در دامنه‌ی خوبی قرار داشتند. مقدار KMO در آن مطالعه برای مقیاس حمایت اجتماعی ادراک شده، برابر با ۰/۸۴۵ محاسبه شد که نشانگر متناسب بودن حجم نمونه برای اجرای تحلیل مولفه‌های اصلی بود. آزمون "بارتلت" نیز با مقدار ($p < ۰/۰۰۱$ ؛ $\chi^2_{(۶۶)} = ۵۲۹/۳۹۸$) نشانگر درست بودن تفکیک عامل‌ها بود. برای محاسبه‌ی میزان پایایی درونی مقیاس حمایت اجتماعی ادراک شده، به طور کلی برابر با ۰/۸۹ و برای خرده مقیاس‌های حمایت اجتماعی ادراک شده از سوی دوستان، حمایت اجتماعی ادراک شده از سوی خانواده و حمایت اجتماعی ادراک شده از سوی دیگران مهم؛ به ترتیب برابر با ۰/۷۸، ۰/۸۱ و ۰/۸۷ بوده است. این مقادیر در سطح آلفای ۰/۰۵ معنادار هستند. در تحقیق حاضر، میزان پایایی درونی مقیاس حمایت اجتماعی ادراک شده، به طور کلی برابر با ۰/۹۰ و برای خرده مقیاس‌های حمایت اجتماعی ادراک شده از سوی دوستان، حمایت اجتماعی ادراک شده از سوی خانواده و حمایت اجتماعی ادراک شده از سوی دیگران مهم؛ به ترتیب برابر با ۰/۸۸، ۰/۸۴ و ۰/۸۷ بوده است. این مقادیر در سطح آلفای ۰/۰۵ معنادار هستند.

یافته‌ها

الف) ویژگی‌های آزمودنی‌ها

۶۰ نفر مورد بررسی قرار گرفتند (جدول ۱). ۳۰ نفر از دختران فراری و ۳۰ نفر از دختران عادی

بودند.

جدول ۱. مقایسه‌ی دختران عادی و دختران فراری از لحاظ ویژگی‌های اجتماعی - جمعیت‌شناختی

متغیر	دختران عادی (درصد فراوانی)	دختران فراری (درصد فراوانی)
سن		
۱۴-۱۸	۱۳(۴۳/۳)	۱۲(۴۰/۰)
۱۹-۲۲	۸(۲۶/۷)	۱۱(۳۶/۶)
۲۳-۲۶	۵(۱۶/۷)	۲(۶/۷)
۲۷-۳۰	۴(۱۳/۳)	۵(۱۶/۷)
تحصیلات		
بی‌سواد	۰	۲(۶/۷)
ابتدایی	۰	۸(۲۶/۷)
سیکل	۳(۱۰/۰)	۱۰(۳۳/۳)
دیپلم	۲۰(۶۶/۷)	۸(۲۶/۷)
لیسانس	۷(۲۳/۳)	۲(۶/۷)
تحصیلات پدر		
بی‌سواد	۰	۱۴(۴۶/۷)
ابتدایی	۲(۶/۷)	۶(۲۰/۰)
سیکل	۷(۲۳/۳)	۷(۲۳/۳)
دیپلم	۲۱(۷۰/۰)	۳(۱۰/۰)
تحصیلات مادر		
بی‌سواد	۱(۳/۳)	۱۵(۵۰/۰)
ابتدایی	۸(۲۶/۷)	۱۰(۳۳/۳)
سیکل	۹(۳۰/۰)	۳(۱۰/۰)
دیپلم	۱۲(۴۰/۰)	۲(۶/۷)
شغل پدر		
بی‌کار	۰	۱۶(۵۳/۳)
کارگر	۱۳(۴۳/۳)	۱۲(۴۰/۰)
کارمند	۱۷(۵۶/۷)	۲(۶/۷)
وضعیت زندگی		
با والدین	۲۶(۸۶/۷)	۱۵(۵۰/۰)
با پدر یا مادر	۲(۶/۷)	۷(۲۳/۳)
با پدرخوانده یا مادرخوانده	۱(۳/۳)	۵(۱۶/۷)
سایر	۱(۳/۳)	۳(۱۰/۰)
رابطه با پدر		
خوب	۲۳(۷۶/۷)	۰

۱۳(۴۳/۳)	۷(۲۳/۳)	معمولی
۱۷(۵۶/۷)	۰	بد
رابطه با مادر		
۲(۶/۷)	۲۶(۸۶/۷)	خوب
۱۳(۴۳/۳)	۴(۱۳/۳)	معمولی
۱۵(۵۰/۰)	۰	بد
سابقه‌ی زندانی شدن اعضای خانواده		
۲۰(۶۶/۷)	۲(۶/۷)	بلی
۱۰(۳۳/۳)	۲۸(۹۳/۳)	خیر
سابقه‌ی اعتیاد اعضای خانواده		
۲۶(۸۶/۷)	۱(۳/۳)	بلی
۴(۱۳/۳)	۲۹(۹۶/۷)	خیر
جدایی والدین		
۱۲(۴۰/۰)	۱(۳/۳)	بلی
۱۸(۶۰/۰)	۲۹(۹۶/۷)	خیر
رابطه با جنس مخالف		
۲۵(۸۳/۳)	۴(۱۳/۳)	بلی
۵(۱۶/۷)	۲۶(۸۶/۷)	خیر
۳۰(۱۰۰/۰)	۳۰(۱۰۰/۰)	مجموع

از نظر سن، ۷۶/۶ درصد از دختران فراری در گروه سنی ۲۲-۱۴ سال و ۲۳/۴ درصد از دختران فراری در گروه سنی ۳۰-۲۳ سال قرار داشتند. از نظر سواد و سطح تحصیلات، اکثر دختران فراری از سطوح تحصیلی پایین (سیکل، ابتدایی، بی‌سواد) برخوردار بودند. از نظر شغل پدر، حدود نیمی از دختران فراری پدران بی‌کار داشتند. این در حالی است که هیچ کدام از پدران دختران عادی بی‌کار نبودند. از نظر وضعیت زندگی، ۵۰ درصد از دختران فراری با والدین‌شان زندگی می‌کردند، در حالی که ۸۶/۷ درصد از دختران عادی با والدین‌شان زندگی می‌کردند.

از نظر نوع رابطه با پدر، ۵۶/۷ درصد از دختران فراری با پدران‌شان رابطه‌ای بد داشتند، در حالی که هیچ کدام از دختران عادی رابطه‌ی بد با پدرشان نداشتند. در مورد رابطه با مادر نیز به نتایج مشابه دست یافتیم. از نظر سابقه‌ی زندانی شدن اعضای خانواده، ۶۶/۷ درصد از دختران فراری گزارش کردند که سابقه‌ی زندانی شدن در خانواده داشتند، در حالی که ۶/۷ درصد از دختران عادی اظهار نمودند که سابقه‌ی زندانی شدن در بین اعضای خانواده‌شان داشتند. از نظر سابقه‌ی اعتیاد، حدود ۸۶/۷ درصد از اعضای خانواده‌ی دختران فراری، سابقه‌ی اعتیاد داشتند. در

مقابل، تنها ۳/۳ درصد از دختران عادی این پژوهش دارای عضوی معتاد در خانواده بودند. از نظر جدایی والدین، والدین ۴۰ درصد از دختران فراری این پژوهش از هم جدا شده‌اند. در مقابل، تنها ۳/۳ درصد از دختران عادی بیان کردند که والدین‌شان از هم جدا شده‌اند. از نظر رابطه با جنس مخالف، ۸۳/۳ درصد از دختران فراری ابراز نمودند که با جنس مخالف رابطه داشتند. در مقابل ۱۳/۳ درصد از دختران عادی به چنین مساله‌ای اشاره کردند.

بررسی فرضیات تحقیق

بین دختران فراری و عادی از نظر میزان آزار و اذیت جسمی تفاوت وجود دارد. نتایج در خصوص آزار جسمی دو گروه از پاسخ‌گویان (دختران فراری و دختران عادی) با توجه به مقدار $(t_{(۲۹)} = ۱۰/۶۳۸; p < ۰/۰۱)$ نشان داد که تفاوت معناداری بین دختران فراری و دختران عادی از نظر آزار جسمی وجود داشت، یعنی دختران فراری بیش‌تر از دختران عادی در معرض آزار جسمی بودند.

جدول ۲. مقایسه‌ی دختران فراری و دختران عادی از نظر آزار جسمی

متغیر	دختران فراری n=30 .M(SD)	دختران عادی n=30 .M(SD)	T	سطح معنی‌داری
آزار جسمی	۱۰/۱۷ (۴/۴۱)	۱/۶۰ (۲/۲۲)	۱۰/۶۳۸	۰/۰۰۰**

**P<۰/۰۱

در خصوص دومین فرضیه، یعنی تفاوت بین دختران فراری و عادی از نظر بی‌توجهی والدین‌شان به آن‌ها، نتایج نشان داد که تفاوت معناداری بین دو گروه از پاسخ‌گویان (دختران فراری و دختران عادی) از نظر غفلت و بی‌توجهی والدین وجود داشت. $(t_{(۲۹)} = ۷/۲; p < ۰/۰۱)$

جدول ۳. مقایسه‌ی دختران فراری و دختران عادی از نظر غفلت و بی‌توجهی

متغیر	دختران فراری n=30 .M(SD)	دختران عادی n=30 .M(SD)	t	سطح معنی‌داری
غفلت و بی‌توجهی والدین	۶/۸۰ (۳/۷۲)	۱/۹۰ (۲/۲۱)	۷/۲۰۱	۰/۰۰۰**

**P<۰/۰۱

در زمینه‌ی سومین فرضیه، یعنی تفاوت بین دختران فراری و عادی از نظر میزان مشاجره و درگیری بین اعضای خانواده، نتایج نشان داد که تفاوت معناداری میان دختران فراری و دختران عادی از نظر مشاجره و درگیری وجود داشت. $(t_{(۲۹)} = 12/087; p < ۰/۰۱)$

جدول ۴. مقایسه‌ی دختران فراری و دختران عادی از نظر مشاخره و درگیری

متغیر	دختران فراری n=30 .M(SD)	دختران عادی n=30 .M(SD)	t	سطح معنی‌داری
مشاخره و درگیری	۶/۳۶ (۲/۶۵)	۰/۵۰ (۱/۱۳)	۱۲/۰۸۷	۰/۰۰۰**

**P<۰/۰۱

در خصوص چهارمین فرضیه‌ی پژوهش، یعنی تفاوت میان دختران فراری و عادی از نظر میزان آزار روانی و عاطفی، تفاوت معناداری بین دو گروه از نظر آزار عاطفی و روانی مشاهده شد. ($t_{(29)} = 9.13$; $p < 0.01$)

جدول ۵. مقایسه‌ی دختران فراری و دختران عادی از نظر آزار روانی و عاطفی

متغیر	دختران فراری n=30 .M(SD)	دختران عادی n=30 .M(SD)	t	سطح معنی‌داری
آزار عاطفی و روانی	۱۱/۶۰ (۵/۶۶)	۲/۱۶ (۳/۷۸)	۹/۱۳	۰/۰۰۰**

**P<۰/۰۱

بالاخره، در زمینه‌ی پنجمین فرضیه‌ی پژوهش، یعنی تفاوت بین دختران فراری و عادی از نظر دریافت حمایت اجتماعی ادراک شده، نتایج آزمون t مستقل نشان داد که تفاوت معناداری بین دختران فراری و عادی از نظر حمایت اجتماعی ادراک شده‌ی کلی با توجه به مقدار ($p < 0.01$) وجود داشت. به بیان دیگر، میانگین حمایت اجتماعی ادراک شده‌ی دختران فراری کم‌تر از دختران عادی بود. همچنین تفاوت معناداری بین دختران فراری و عادی از نظر حمایت اجتماعی ادراک شده از سوی دیگران مهم ($p < 0.01$)، حمایت از سوی خانواده ($p < 0.01$) و حمایت از سوی دوستان ($p < 0.01$) وجود داشت. به بیان دیگر، دختران فراری، کم‌ترین حمایت اجتماعی را از سوی خانواده و بیش‌ترین حمایت اجتماعی را از سوی دیگران مهم دریافت می‌کردند. این در حالی است که دختران عادی بیش‌ترین حمایت اجتماعی را از خانواده و کم‌ترین حمایت اجتماعی را از سوی دوستان دریافت می‌کردند.

جدول ۶. مقایسه‌ی دختران فراری و دختران عادی از نظر حمایت اجتماعی ادراک شده

متغیر	دختران فراری M(SD), n=30	دختران عادی M(SD), n=30	t	سطح معنی‌داری
حمایت اجتماعی ادراک شده‌ی کلی	۳۴/۵۳ (۶/۰۶)	۴۶/۰۶ (۸/۴۰)	-۱۰/۴۰۶	۰/۰۰۰**
حمایت اجتماعی (دوستان)	۱۲/۰۳ (۲/۷۳)	۱۴ (۳/۷۹)	-۳/۹۳	۰/۰۰۰**
حمایت اجتماعی (دیگران مهم)	۱۲/۶۰ (۳/۲۴)	۱۵/۷۳ (۲/۷۴)	-۵/۲۸۵	۰/۰۰۰**
حمایت اجتماعی (خانواده)	۹/۹۰ (۳/۱۹)	۱۶/۳۳ (۳/۹۳)	-۱۱/۰۱	۰/۰۰۰**

**P<۰/۰۱

تحلیل چندگانه

به منظور تعیین سهم هر یک از متغیرهای تحقیق در پیش‌بینی عادی شدن یا فراری شدن دختران از منزل و نیز پیش‌بینی عضویت افراد در هر گروه، تحلیل رگرسیون لوجستیک در یک مرحله و با متغیرهای پیش‌بین آزار جسمی، غفلت و بی‌توجهی، مشاخره و درگیری، آزار روانی و عاطفی، حمایت اجتماعی ادراک شده انجام شد. نتایج نشان داد (جدول ۷) که متغیرهای آزار جسمی، غفلت و بی‌توجهی، مشاخره و درگیری، آزار روانی و عاطفی، حمایت اجتماعی ادراک شده با مقدار $(Nag.R^2 = 0/908)$ ؛ $(R^2 Cox \& Snell = 0/681)$ نشان داد که این مجموعه از متغیرها، بین ۶۸/۱ تا ۹۰/۸ درصد از واریانس متغیر ملاک عادی شدن یا فراری شدن دختران از خانه را تبیین کردند. مقدار $(\chi^2 (5) = 68/5)$ نشانگر موثر بودن متغیرهای موجود در مدل در مرحله دوم بر متغیر ملاک عادی شدن یا فراری شدن دختران از منزل می‌باشد.

جدول ۷. الگوی رگرسیون لوجستیک برای پیش‌بینی فرار دختران از منزل با توجه به متغیرهای

اجتماعی، جمعیت‌شناختی و پیش‌بین

متغیر	B	S.E.	Wald	P	OR ¹
آزار جسمی	۰/۵۵۷	۰/۲۷۴	۴/۲	۰/۰۳۲*	۱/۷۵
غفلت و بی‌توجهی	۰/۲۸۹	۰/۳۴۱	۰/۷۱۵	۰/۳۹۶	۱/۳
مشاخره و درگیری	۰/۸۹۶	۰/۴۸۲	۳/۴۵	۰/۰۴۳*	۲/۴
آزار روانی و عاطفی	۰/۰۷۲	۰/۲۱۴	۰/۱۱۴	۰/۷۳۶	۱/۱
حمایت اجتماعی	۰/۰۲۳	۰/۰۹۶	۰/۰۶	۰/۸۱	۰/۹۷۷
-2log likelihood	۱۴/۶				
Nagelkerke R ²	۰/۹۰۸				
R ² Cox & Snell	۰/۶۸۱				
X ²	۸۶/۵				
Total predicted	۹۳/۳				
N	۶۰				

*P < ۰/۰۵

بحث و نتیجه‌گیری

مطالعه‌ی حاضر با هدف بررسی عوامل اجتماعی - خانوادگی مؤثر بر فرار دختران از منزل در شهر یزد انجام شد. عوامل متعددی بر فرار دختران از منزل اثر دارند از جمله: خشونت‌های فیزیکی، روانی، مشکلات اقتصادی، شرایط نامناسب خانواده و... نتایج مطالعه‌ی ما تفاوت معناداری را بین دختران فراری و عادی از نظر آزار جسمی نشان داد. میانگین نمره‌ی آزار جسمی در گروه دختران

فراری بیش‌تر از گروه دختران عادی بود؛ یعنی دختران فراری بیش‌تر از دختران عادی مورد آزار و اذیت جسمی بودند. این نتیجه با یافته‌های "کورتس" و همکاران (Kurtz et al., 1991)، "والکر" (Walker, 1975) و "جانوس" (Janus, 1995) هماهنگ بود. کورتس و همکاران (Kurtz et al., 1991) در پژوهش خود نشان دادند که میزان بالای سوء استفاده‌ی جسمی، جنسی و روانی با فرار از خانه رابطه دارد. در مطالعه‌ی آن‌ها، بیش از یک چهارم نوجوانان قبل از فرار مورد سوء استفاده‌ی جسمی قرار گرفته بودند. در پژوهشی دیگر، والکر (Walker, 1975) نشان داد که دختران فراری از والدین خود تنبیه بیش‌تر و حمایت کم‌تری دریافت می‌کنند. جانوس (Janus, 1995) در مطالعه‌ی خود در کانادا گزارش داد که ۸۶ درصد جمعیت نوجوان فراری مورد آزار بدنی قرار می‌گیرند. استمرار و دوام رابطه‌ی سلطه جویانه‌ی پدر با مادر و فرزند دختر، رفتار پرخاشگرانه و متکی بر زور بازو در نقش پدری، حکایت از این دارد که الگوی محبت پدرانه‌ی آن‌ها ناهماهنگ، نامنسجم و بی ثبات بوده است و نمی‌توانسته سرمشقی برای دختر در راه کسب شایستگی‌های مورد نظر پدر باشد. آن‌ها از میان روابط متقابل مبتنی بر سرزنش، تحقیر، ضرب و شتم، فحاشی، تجاوز جنسی و بی‌توجهی والدین یا سایر اعضای با نفوذ خانواده، آموخته‌اند که: «من بدم و دیگران هم بدند» و پس از فرار و تجربه‌ی واقعیت‌های جامعه، آموخته‌اند که: من خوبم و دیگران بدند. بنابر این به دلیل این آزارهای فیزیکی فرار می‌کند.

در مورد غفلت و بی‌توجهی، نتایج مطالعه‌ی ما نشان داد که تفاوت معناداری بین دختران فراری و عادی از نظر غفلت و بی‌توجهی آن‌ها از سوی والدین وجود داشت؛ یعنی دختران فراری بیش‌تر از دختران عادی مورد غفلت و بی‌توجهی بودند. این نتیجه با یافته‌های "لیود" و "امری" (Lioyed & Emery, 1993) هماهنگ بود. آن‌ها در تحقیقات خود در یافتند افراد آزر دیده که مورد غفلت، طرد و تبعیض واقع شده‌اند، در معرض عزت نفس پایین، افسردگی و دست‌آوردهای اندک (تحصیلی و...) قرار دارند. بر اساس تئوری دل‌بستگی، شاید یکی از دلایل عدم توجه به این دختران این است که آن‌ها به خانواده‌های آشفته تعلق دارند. این خانواده با کنش‌ها و اختلالات رفتاری نظیر غیرمنطقی بودن، دعوا، تعارض و... مشخص می‌شوند و اعضای آن دارای شخصیت‌های مخرب و غیرعادی هستند که فضای خانه را به اضطراب و تنش می‌کشاند. هر چند والدین در چنین خانواده‌هایی حضور فیزیکی دارند، اما فضای حاکم بر خانواده توأم با طرد فرزندان، عدم محبت و بی‌توجهی به مسائل آن‌ها می‌باشد. فرد به دلیل کمبود محبت و تربیت ناصحیح، در مواجهه با یک محبت کاذب اقدام به فرار می‌کند. والدین چنین خانواده‌هایی در کانون ارتباطات خانوادگی حضور فعال ندارند و فرزندان به حال خود رها شده‌اند و روابط آن‌ها فاقد هر نوع نظارت

صحیح می‌باشد و کارکرد تربیتی و کنترل غیررسمی خانواده تضعیف شده، آرزوهای بی حد و آنومیک شدت یافته و زمینه‌ی هنجارشکنی فرزندان فراهم است.

در مورد مشاجره و درگیری، نتایج مطالعه‌ی حاضر نشان داد که تفاوت معناداری بین دختران فراری و عادی در خصوص مشاجره و درگیری در خانواده وجود داشت. به عبارت دیگر، میانگین مشاجره و درگیری در خانواده در گروه دختران فراری بیش‌تر از گروه دختران عادی بود. این نتیجه با یافته‌های "فیتل" (Feitel et al, 1992) هماهنگ بود. آن‌ها نشان دادند که مشکلات خانوادگی دختران از عوامل مهم مؤثر بر فرارشان از منزل است. بخشی از این مشکلات عبارتند از: بی‌ثباتی خانواده، کشمکش‌های داخلی خانه و ناسازگاری خانوادگی. طبق نظریه‌ی "دورکیم"، پدیده‌های اجتماعی، علل اجتماعی دارند. دورکیم معتقد بود که عوامل اجتماعی از قبیل شرایط نامناسب خانواده، کمبود محبت، ناسازگاری والدین، طلاق، بزه‌کاری والدین، مهاجرت، مطبوعات، وسایل ارتباط جمعی، ضعف اعتقادات و باورهای دینی، وضع نامناسب اقتصادی خانواده، عوامل سیاسی و جنگ و... است که نقش تعیین‌کننده‌ای در بزه‌کاری اعمال مجرمانه افراد دارد.

در مورد آزار و اذیت عاطفی و روانی، تفاوت معناداری بین دختران فراری و عادی وجود داشت. میانگین آزار و اذیت عاطفی و روانی در خانواده در گروه دختران فراری بیش‌تر از گروه دختران عادی بود. یعنی دختران فراری بیش‌تر از دختران عادی مورد آزار و اذیت روانی بودند. این نتیجه، با یافته‌های "براون" و "زیفرت" (Brown & ziefert, 1990) و "قشقای" (Ghashghay, 1993) هماهنگ بود. در تحقیق براون و زیفرت (Brown & ziefert, 1990) ترک خانه به علت آزار و اذیت از سوی اعضاء خانواده، به عنوان عامل کلیدی مطرح شده است که می‌تواند منجر به فرار دختران شود. در مطالعه‌ی آن‌ها، ۴۳ درصد از دختران دارای گذشته‌ای بودند که در آن آزار عاطفی و روانی را تجربه کرده بودند. در تحقیق قشقای، ۷۳ درصد از دختران اظهار نمودند که خانواده‌هایشان به نیازهای عاطفی آنان کم‌تر توجه دارند.

در خصوص متغیر حمایت اجتماعی ادراک شده، نتایج نشان داد که تفاوت معناداری بین گروه دختران فراری و دختران عادی وجود داشت. به عبارت دیگر، میزان حمایت اجتماعی ادراک شده در گروه دختران فراری کم‌تر از گروه دختران عادی بود، یعنی دختران فراری از حمایت اجتماعی کم‌تری نسبت به دختران عادی برخوردار بودند. در این پژوهش، در بین ابعاد مولفه‌ی حمایت اجتماعی، دختران فراری کم‌ترین حمایت را از سوی خانواده و بیش‌ترین حمایت را از سوی دیگران مهم کسب می‌کردند. در حالی که دختران عادی بیش‌ترین حمایت را از خانواده و کم‌ترین حمایت را از دوستان کسب می‌کردند. این نتیجه با یافته‌های "پلوگ" (Ploeg, 1997) هماهنگ بود. او در قالب مدل رانده‌شدن، کودک آزاری، به کارگیری روش‌های تربیتی نامطلوب، طرد، غفلت، آزار و

فقدان حمایت احساسی و عاطفی از سوی خانواده را به عنوان عوامل فرار جوان از خانه عنوان می‌کند. بنابر تئوری انطباق حمایت اجتماعی، یک مکانیسم حمایتی مؤثر بستگی به انطباق بین منبع حمایت کننده و استرسورهای زندگی دارد. بنابراین، در صورت عدم وجود مکانیسم حمایتی مؤثر در خانواده، نوجوان نسبت به والدین یا سرپرست، سلب اعتماد کرده و برای کسب کمک به آن‌ها تکیه نمی‌کند و تمایل نوجوان برای ارتباط با دوستان و کسب حمایت‌های اجتماعی از آن‌ها، بیش‌تر می‌شود. بر اساس تئوری عدم پیوستگی، در ابتدای امر، افراد با حوادثی نظیر اخراج از محیط‌های مختلف (مدرسه، خانه، کار و...) از دست دادن کار، طلاق، خشونت در خانواده و از دست دادن حمایت اجتماعی مواجه می‌شوند. این موارد باعث می‌شوند اندازه‌ی شبکه‌های اجتماعی آنان تقلیل یافته و کارکردهای خود را از دست دهد و فرد هر چه بیش‌تر از اجتماع عادی جدا گردد. به طوری که روند مستمر از دست دادن حمایت احساسی و مالی، منجر به انزوای اجتماعی می‌شود و فرد از محیط خود رانده می‌گردد. هم‌زمان با این مسائل، مکانیزم "پیوستگی مجدد" نیز به کار می‌افتد. بسیار اتفاق افتاده است که افراد وقتی احساس اضطراب و ترس می‌کنند اغلب ترجیح می‌دهند با گروه‌هایی به سر برند که آن‌ها هم تنها هستند و دارای اشتراکاتی با او هستند. پیوستگی با دیگرانی که مسائلی مشابه دارند، اضطراب را کاهش می‌دهد. بدین ترتیب افراد سعی می‌کنند که پیوندهای از دست داده شده‌ی خود نظیر خانواده، دوستان و... را با روابط اجتماعی جدیدی از افرادی مشابه خود ترمیم نمایند.

مطالعه‌ی حاضر از محدودیت‌هایی نیز برخوردار بود. مهم‌ترین محدودیت این مطالعه، حجم به نسبت کوچک نمونه بود. بنابراین، ضمن آن که در تعمیم نتایج این مطالعه باید احتیاط لازم را رعایت کرد، به پژوهشگران بعدی توصیه می‌شود که مطالعات خود را بر نمونه‌های بزرگ‌تر متمرکز کنند.

Reference

1. Allison, M., & Sabatelli, R. (1998). *Differentiation and individuation as mediator of identity and intimacy in adolescence*. *Journal of Adolescent Research*, 3: 1-16.
2. Ardalan A. *Running Away of Girls Fromhome*. university of social welfare and rehabilitation sciences Acecr project.2003. (Persian).
3. Ayerst, S. L. (1999). *Depression and Stress in Street Youth*, *Journal of Adolescence*; 34(135):567-75.
4. Bao, W.N., Whitbeck, L.B., Hoyt, D. (2000). *Abuse support and depression among homeless and runaway adolescents*. *Journal of Health and Social Behavior*; 41: 408-420.

5. Brown, K.S., and Ziefert, M. (1990). *A feminist approach to working with homeless women*. Journal of Women and Social Work; 5:6-20.
6. Canty-Mitchell, J. L. and Zimet, G.D. (2000) "*Development and Testing of the Adolescent Family Caring Scale*". Journal of Transcultural Nursing, 8: 3-12.
7. Cavilla, A. (2001). *Consultation on young runaways*. American Journal of Public Health; 91: 1409-1429.
8. Coco, L. E., & Courtney, J. (1998). *A Family Systems Approach for Preventing Adolescent Runaway Behavior*. Journal of Adolescents; 33(130): 485-496.
9. Deman, A.F. (2000). *Predictors of adolescent running away behavior*. Social Behavior and Personality, 28: 261-268.
10. Deni, J. R. (1979). *Leaving Home: Family Relationships of the Running Away*. School Psychology Review; 19: 23-27.
11. Eitle, D. (2005). *The moderating effects of peer substance use on the family structure-adolescent substance use association: Quantity versus quality of parenting*. Addictive Behaviors; 30: 963-980.
12. Farrow, J.A., Diesher, R.W., Brown, R., Kulig, J.W., and Kipke, M.D. (1992). *Health and health needs of homeless and runaway youth*. Journal of Adolescent Health; 13: 717-726.
13. Fathi, M. (2008). *Effective family factors contributing to the running away of girls from home*. Social Welfare; 7(27):73-94. (Persian).
14. Feitel, B., Margeston, N., Chamas, J., and Lipman, C. (1992). *Psychological background and behavioral and emotional disorder of homeless and runaway youth*. Hospital and Community Psychiatry; 43 (2): 155-159.
15. Finkelhor, D. (1992). *Missing, abducted, runaway and throwaway children in America*. National Incidence Studies. Washington DC U. S. Department of Justice. 29.
16. Ghashghay, M. (1993). *Developmental psychology in adolescence*. Tehran, Molana Press. (persian).
17. Greene, J.M., Ennett, S.T., and Ringwalt, C.L. (1999). *Prevalence and correlates of survival sex among runaway and homeless youth*. American Journal of Public Health; 89(9):1406-1409.
18. Grigsby, C., Baumann, D., Gregorich, S.E., and Roberts-Gray, C. (1990). *Disaffiliation to enrichment: a model for understanding homelessness*. Journal of Social Issues; 46:141-56.
19. Hayat Roshanaei, Afsaneh (2003). *Relationship between girl running away from home and family situation: parent educational style and women self-esteem*. Abstracts articles of first national conference Social damage in Iran.

20. Hirschi, L. (1990). *A general theory of crime*. Stanford, CA: Stanford University Press.
21. Janus, M.D., Archambault, F.X., Brown, S.W., and Welsh, L.A. (1995). *Physical abuse in Canadian runaway adolescents*. *Child Abuse & Neglect*; 19(4): 433-447.
22. Kurtz, P.D., Jarvis, S.V., and Kurtz, G.L. (1991). *Problems of homeless youths: Empirical findings and human services issues*. *Social Work*; 36(4): 309-314.
23. Lioyed, S. A., and Emery, B.C. (1993). *Abuse in the family, infamily relations*. TH Brubaker: 129-152. Newbury Park, CA: Sage Publication.
24. Masoudnia, E. (2011). *Relationship between perceived social support and risk of postpartum depression disorder*. *Iranian Journal of Nursing*; 24(70): 8-18. (persian).
25. Mirzaei, B. (2005). *Runaway girls today, Women street tomorrow*. *Journal of haban*. (Persian).
26. Moemeni, M. (2002). *Effective factors contributing to the running away of girls and outcomes*. Thesis Bachelor, Islamic Azad University. (Persian).
27. Mohammdkhani, S. (2008). *Effective social and mental factors contributing to the running away of girls from home*. *Social Welfare*; 6(25):147-168. (Persian).
28. Patel, D. R., & Greydanus, D.E. (2001). *Homeless adolescents in the United States: An overview for pediatricians*. *International Journal of Pediatrics*;17: 71-75.
29. Rabizadeh, S. (1999). *Check status women offenders and criminal of tehran city*. *Magazine of eslahotarbiat*; (15) .(Persian).
30. Redlener, I., and Redlener, K.B. (1994). *System-based mobile primary pediatric care for homeless children: Anatomy of a working program*. *Bulletin of the New York Academy of Medicine*; 71(1): 49-57.
31. Sabatelli, R.M. (1993). *Adolescent runaways and family strife: A conflict induced differentiation framework*. *Adolescence*; 28(112): 867-878.
32. Samadirad, A. (2003). *Survey of effective social and family factors on ran of girls from home*. Abstracts articles of First National Conference Social damage in Iran.
33. Schaffner, L. (1998). *Searching for connection:a new look at teenaged runaways*. *Adolescence*, 33(131): 619-627.
34. Sharlin, S. A., & Mor-Barak, N. (1992). *Runaway girls indistress: Motivation background and personality*. *Adolescence*; 27 ,387-398.
35. Stefanidis, N., Pennbridge, J., Mackenzie, R.G., Pottharst, K. (1992). *Runaway and homeless youth: The effect of attachment history on stabilization*. *American Journal of Orthopsychiatry*; 62(3): 442- 446.

36. Van der Ploeg, J., Scholte, E. (1992). *Victims of society*. Rotterdam: Lemins, DSWO Press.
37. Van der Ploeg J. Scholte E. (1997). *Homeless Youth*. 1st ed, Sage Publication.
38. Walker, D. K. (1975). *Runaway youth: An annotated bibliography and literature review*. Eric document Reproduction service (No ED 138).
39. Whitbeck, L.B. (2004). *Mental disorder and co-morbidity among runaway and homeless adolescent*. *Journal of Adolescence Health*; 35(2): 132-140.
40. Yates, G.L., Mackenzie, R. G., Pennbridge, J., & Swofford, A. (1991). *A risk profile comparison of homeless youth involved in prostitution and homeless youth not involved*. *Journal of Adolescents Health*; 12(7): 545-548.
41. Zavarehy, F. (2002). *Effective family and social factors contributing to the running away of girls from home*. Thesis Masters, university of social welfare and rehabilitation sciences. (Persian).